



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: خاتمه بحث وضع

تاریخ: ۳۰ شهریور ۱۳۹۲

مصادف با: ۱۵ ذی القعدة ۱۴۳۴

موضوع جزئی: بررسی ادله مدخلیت اراده در موضوعه الفاظ

جلسه: ۴

سال: پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در این بود که آیا الفاظ برای ذوات معانی یا برای معانی بما هی مراداً وضع شده‌اند؛ به عبارت دیگر آیا اراده در موضوعه الفاظ مدخلیت دارد یا نه؟ عرض کردیم در این رابطه دو قول وجود دارد؛ یک قول این است که اراده در موضوعه الفاظ مدخلیت ندارد، مشهور و مرحوم آخوند قائل به این قولند و معتقدند الفاظ برای خود معانی وضع شده‌اند چه اسماء اجناس و چه اعلام شخصیه. مرحوم آخوند سه دلیل بر عدم مدخلیت اراده در موضوعه ذکر کردند، دلیل چهارمی هم ذکر شد که مجموع این چهار دلیل اثبات می‌کند اراده در موضوعه الفاظ مدخلیت ندارد؛ یعنی این چنین نیست که واضع لفظ «زید» را برای معنای زید یعنی هیکل خارجی زید وضع کرده باشد به شرط اینکه توسط لفظ و متکلم اراده شده باشد. حال برای اینکه این قول تثبیت شود باید به ادله قائلین به وضع الفاظ برای معانی بما هی مراداً هم پردازیم و آنها را هم بررسی کنیم. عرض کردیم چند دلیل توسط قائلین به مدخلیت اراده در موضوعه الفاظ ذکر شده که ما دلیل اول این قول را در جلسه گذشته بیان کردیم.

محصل دلیل اول این بود که با توجه به اینکه هر فعل اختیاری دارای علت غایی است و علت غایی ذهناً مقدم بر معلول است گرچه به وجود خارجی مؤخر از معلول است، همچنین با توجه به اینکه هر معلولی از ناحیه علت خودش تضییق پیدا می‌کند قهراً باید ملتزم شویم که اراده جزء معنای موضوعه است، توضیح مطلب این است که وضع یک فعل اختیاری است که واضع انجام می‌دهد و یک علت غایی دارد که تفهیم و تفهم است یعنی واضع لفظ را برای معنی وضع می‌کند که مراد را به شنونده بفهماند، مثلاً اگر واضع لفظ «زید» را وضع می‌کند برای این است که وقتی شما خواستید معنای «زید» را به شنونده بفهمانید از لفظ «زید» استفاده کنید و چون این وضع معلول علت خودش که تفهیم و تفهم است می‌باشد یک نحوه تضییقی از ناحیه علت پیدا می‌کند یعنی این وضع به عنوان معلول ناچار است از اینکه علتش در آن لحاظ شود و یک محدودیتی از ناحیه علت غایی که همان تفهیم و تفهم باشد برای واضع، در مقام صدور فعل اختیاری وضع به عنوان یک معلول پیدا می‌شود، تفهیم و تفهم وقتی محقق می‌شود که معنای لفظ اراده شود لذا واضع ناچار است اراده را جزء معنای موضوعه قرار دهد. این دلیل از طرف صاحب فصول ارائه شده است.^۱

۱. الفصول الغرویه، طبع قدیم، ص ۱۷، سطر ۳۴ و ۳۵.

بررسی دلیل اول:

دو اشکال به این دلیل وارد است:

اشکال اول:

صاحب فصول بین مقام وضع و مقام استعمال خلط کرده است. ما هم قبول داریم که علت غایی وضع و غرض از آن تفهیم و تفهّم است و واضح الفاظ را وضع می‌کند برای اینکه معانی قابل تفهیم و تفهّم باشند اما آنچه مقصود است افاده المعانی بما هی نفس الحقایق می‌باشد. ما در تبیین دلیل اول گفتیم اگر واضح مثلاً لفظ «جبل» را وضع می‌کند غرض و غایتی که از این کار دنبال می‌کند این است که نفس حقیقت «جبل» را بتواند به دیگران بفهماند و خودش هم آن را بفهمد، پس غرض از وضع افاده المعنی بما هی نفس الحقایق است نه افاده المعنی بما هو مراد، وقتی واضح لفظی را وضع می‌کند غرضش این نیست که متکلم و گوینده وقتی بخواهد آن معنی را اراده کند از آن لفظ استفاده کند بلکه آنچه که به اراده مربوط می‌شود مقام استعمال است یعنی استعمال لفظ برای این است که به شنونده بفهماند این لفظ توسط متکلم اراده شده، پس غرض از وضع با غرض از استعمال فرق می‌کند، غرض از استعمال افاده المعانی بما هی مرادۀ است اما غرض از وضع افاده المعانی بما هی نفس الحقایق است و دلیلی که مستدل (صاحب فصول) اقامه کرده ناظر به مقام استعمال است اما مدعا مربوط به مقام وضع است، پس بین دلیل و مدعا ارتباطی وجود ندارد.

پس درست است که علت غایی خارجاً متأخر از وضع ولی ذهناً مقدم بر وضع است، همچنین درست است که وضع دارای علت غایی است و درست است که تفهّم و تفهّم علت غایی وضع است، همچنین درست است که هر معلولی از ناحیه علت خودش مضیق می‌شود اما اشکال اساسی که متوجه صاحب فصول است این است که ایشان غرض از وضع را افاده المعانی بما هی مرادۀ دانسته در حالی که این غرض، غرض استعمال است نه غرض وضع، یعنی صاحب فصول آنچه را که غرض استعمال و علت غایی استعمال است به عنوان علت غایی و غرض وضع قلمداد کرده لذا گفتیم اشکال اصلی به این دلیل خلط بین مقام وضع و مقام استعمال است.

اشکال دوم:

بر فرض ما از اشکال اول صرف نظر کنیم و بپذیریم که افاده معنی و تفهیم و تفهّم بما هی مرادۀ، غرض وضع است و با توجه به اینکه قبول داریم هر معلولی دچار محدودیت و تضیق از ناحیه علت خودش است لذا باید بپذیریم وضع به عنوان معلول نسبت به آن غرض و مقصد یعنی تفهیم و تفهّم معانی بما هی مرادۀ یک نحوه تضیقی پیدا می‌کند یعنی باید بپذیریم که باید پای اراده به وضع باز شود اما مدخلیت اراده در مقام وضع لزوماً به این نیست که اراده جزء موضوع له باشد، یعنی بر فرض غرض وضع و علت غایی وضع افاده معنی بما هی مرادۀ باشد و وضع از این ناحیه محدود و متضیق شود به گونه‌ای که واضع نتواند اراده را در مقام وضع نادیده بگیرد اما این بدان معنی نیست که واضع باید حتماً اراده را جزء موضوع له قرار دهد یعنی این گونه نیست که مثلاً واضع بگوید من چاره‌ای ندارم جز اینکه لفظ «زید» را برای یک معنای متشکل از دو جزء وضع کنم که یکی حقیقت خارجی «زید» و دیگری مراد بودن آن حقیقت باشد، یعنی زمانی می‌توان از لفظ «زید» استفاده کرد که هیكل خارجی آن اراده

شود بلکه این تنها راه برای واضع نیست و واضع می‌تواند اراده را هم در نظر بگیرد ولی آن را جزء معنی قرار ندهد، پس واضع می‌تواند پای اراده را هم به عالم وضع باز کند و بگوید من چاره‌ای ندارم جز اینکه مراد بودن معنی را در نظر بگیرم اما من آن را به این شکل لحاظ می‌کنم که لفظ «زید» را برای حقیقت خارجی آن وضع می‌کنم و موضوع‌له این لفظ خود آن حقیقت خارجی است اما به صورت یک قضیه حینیه می‌گویم این لفظ که برای این حقیقت خارجی وضع شده اراده هم در آن لحاظ شده است یعنی واضع اراده لافظ و مستعمل را در هنگام وضع ملاحظه کرده ولی آن را جزء معنای موضوع‌له قرار نداده است. پس دلیلی که برای مدخلیت اراده در معنای موضوع‌له اقامه شده تمام نیست، چون مدعا اثبات مدخلیت اراده در معنای موضوع‌له است اما دلیلی که بر این مدعا اقامه شده اثبات نمی‌کند که اراده جزء معنای موضوع‌له باشد بلکه دلیلی که اقامه شده اقتضاء می‌کند اراده باید از طرف واضع مورد لحاظ قرار گیرد اما اینکه لزوماً اراده باید جزء معنای موضوع‌له باشد از این دلیل استفاده نمی‌شود.

دلیل دوم:

این دلیل هم مثل دلیل اول از طرف صاحب فصول مطرح شده و آن این است که داعی برای وضع و غرض از وضع افاده مراد است یعنی غرض از وضع این است که معانی الفاظ به دیگران تفهیم شود همان گونه که در دلیل اول گفتیم، حال اگر گفته شود لفظ برای ذات معانی وضع شود نه برای معانی بما هی مراداً، لغویت لازم خواهد آمد، مگر غیر از این است که مقصد و غرض از وضع افاده المراد و تفهیم و تفهّم است، پس اراده به نوعی جزء غرض و مقصد وضع است که در دلیل اول هم به این مطلب اشاره کردیم، حال اگر کسی ادعا کند الفاظ برای نفس المعانی وضع شده‌اند و مراد بودن در معنای موضوع‌له دخیل نیست منجر به نادیده گرفتن غرض وضع خواهد شد و به عبارت دیگر از قول به وضع الفاظ برای نفس المعانی لغویت لازم می‌آید و برای اینکه گرفتار لغویت نشویم چاره‌ای نداریم جز اینکه ملتزم شویم به اینکه الفاظ برای معانی بما هی مراداً وضع شده‌اند یعنی قائل شویم به اینکه اراده جزء معنای موضوع‌له است.

بررسی دلیل دوم:

اشکال اولی که بر دلیل اول وارد بود بر این دلیل هم وارد است یعنی اساس این دلیل در واقع همان نکته‌ای است که در دلیل اول به آن اشاره شد لذا اشکال این دلیل هم همان اشکال اولی است که بر دلیل اول ایراد شد، یعنی در این دلیل هم همانند دلیل اول بین مقام وضع و مقام استعمال خلط شده چون غرض وضع متفاوت است با غرض استعمال، غرض استعمال در حال استعمال لحاظ می‌شود و غرض وضع در حال وضع، لغویت در صورتی پیش می‌آید که مستعمل در مقام استعمال اراده را نادیده بگیرد، اشکالی که متوجه صاحب فصول است این است که ایشان از غرض استعمال برای امر وضع استفاده کرده و آنچه را غرض استعمال بوده به عنوان غرض وضع در نظر گرفته و خواسته بر آن نتیجه‌ای را مترتب کند که مربوط به مقام وضع است در حالی که به هیچ وجه نمی‌توان بین این دو مقام خلط کرد، همان گونه که وضع یک فعل اختیاری است استعمال هم یک فعل

اختیاری است و همان گونه که وضع یک غرض دارد استعمال هم غرض و غایتی دارد که غرض و غایت وضع و استعمال هم با هم فرق می‌کند و نمی‌توان از غرض یک فعل برای یک فعل اختیاری دیگر استفاده کرد، پس دلیل دوم هم تمام نیست.

دلیل سوم:

این دلیل بیش از آن که یک دلیل باشد یک مؤید است، چون در این دلیل از کلمات دو تن از اعلام (شیخ الرئیس و خواجه نصیرالدین طوسی) به عنوان شاهد و مؤید این معنی استفاده شده که لفظ برای ذات معانی وضع نشده بلکه برای معانی بما هی مراداً وضع شده است.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا (از بلخی نقل می‌کند)^۱ و خواجه نصیرالدین طوسی^۲ می‌گویند: «الدلالة تتبع الإرادة»؛ دلالت تابع اراده است؛ یعنی اگر لفظی بخواهد بر معنایی دلالت کند حتماً باید اراده‌ای در کار باشد و مریدی باشد که آن معنی را از دالّ اراده کرده باشد، شاهد این مطلب هم این است که تابلوها و علائم تا زمانی که در جایی نصب و اراده نشده باشد هیچ معنایی ندارد، لذا اگر تابلویی کنار خیابان افتاده باشد بر هیچ معنایی دلالت نخواهد کرد و فقط در صورتی مفید معنا خواهد بود که کنار خیابان نصب و اراده شده باشد، الفاظ هم همین طور است و بر این اساس گفته‌اند دلالت به تبع اراده محقق می‌شود.

قائلین به مدخلیت اراده در موضوع‌له الفاظ این کلام را مؤید ادعای خود قرار داده و می‌گویند: کلام فوق (تبعیت الدلالة عن الإرادة) وقتی تمام است که اراده جزء معنای موضوع‌له باشد و در موضوع‌له دخالت داشته باشد چون اگر اراده نباشد جزئی از معنی نخواهد بود و معنی ناقص خواهد بود لذا دلالت تحقق نخواهد داشت. دلالت زمانی تحقق دارد که اراده وجود داشته باشد، پس اینکه گفته شده: دلالت تابع اراده است، فقط در صورتی معنی دارد که ما اراده را جزئی از معنای موضوع‌له بدانیم چون اگر اراده نباشد جزئی از معنی، وجود نخواهد داشت لذا لفظ هیچ دلالتی بر معنی نخواهد داشت و در صورتی لفظ بر معنی دلالت خواهد داشت که هم لفظ دارای معنی بوده و هم آن معنی اراده شده باشد. پس نفس اینکه گفته شده: دلالت تابع اراده است نشان دهنده این است که اراده جزء معنای موضوع‌له است و اگر اراده جزء معنای موضوع‌له نباشد کلام عَلمین (شیخ الرئیس و خواجه نصیرالدین طوسی) باطل خواهد بود؛ به عبارت دیگر تنها راه توجیه کلام عَلمین مبنی بر تبعیت دلالت از اراده این است که بگوییم اراده جزء معنای موضوع‌له است.

بحث جلسه آینده: مرحوم آخوند (ره) به دلیل سوم اشکالاتی کرده که انشاء الله در جلسه آینده به ذکر و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. شفا، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳.

۲. شرح اشارات، ج ۱، ص ۳۲؛ جوهر التزید، ص ۸.